

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تقدیم به استاد ارجمندم

جناب آقای دکتر حسین هوشنگی



مقدمه نویسنده

چه زمانی و چگونه شیخ بهایی استاد و پیرو مُراد من شد؟

داستان از اواخر سال ۱۹۷۶ م (۱۳۵۵ شمسی) آغاز شد؛ در کشاکش جنگ داخلی لبنان به ایران سفر کردیم. در حالی اسرائیل در جنوب لبنان جایی که ما زندگی می‌کردیم- به تجاوزات ارضی مشغول بود. همسرم مهندس یک شرکت آلمانی بود و برای انجام مأموریتی از سوی شرکت محلّ کارش به ایران فراخوانده شده بود. من نیز سودای تحصیل در مقطع دکتری دانشگاه در ایران را در سر می‌پروراندم.

پس از چند ماه و در حالی که هنوز انتخاب موضوع پژوهش در مقطع دکتری ذهن مرا به خود مشغول داشته بود، روزی سه دانشجوی لبنانی به همراه خانمی اصفهانی که دوستشان بود به خانه ما آمدند. آن خانم اصفهانی گفت که در محله‌ای زندگی می‌کند که شیخ بهایی پیشتر در آن می‌زیسته است. سپس شروع به بیان حکایاتی افسانه گونه از زندگی شیخ بهایی کرد. از منار جُنبان گفت و مسجدی که بازتاب صدای خطیب در

گوشه کنار آن می‌پیچد؛ و من تا آن زمان از عمرم یعنی حدود سی و چهار سالگی هیچ چیز از او نمی‌دانستم. نه در مدرسه چیزی از او به ما آموخته بودند و نه در دانشگاه و نه در هیچ جای دیگر....

دختر جوان حکایات زیادی برای ما نقل کرد و زمانی که از خانه ما رفتند به ناگاه این اندیشه در ذهنم جرقه زد که «شیخ بهایی» موضوع پژوهش من برای دکتری ادبیات تطبیقی باشد. اندک اندک منابع و مراجع مرتبط با پژوهش بدون کمترین جست و جو و تلاشی به دست من می‌رسید (این نیز خود داستانی دارد که در زندگی نامه‌ام که هنوز زمان انتشار آن نرسیده ثبت شده است)، و جمع‌آوری و آماده‌سازی آغاز گشت. همزمان برای تقویت زبان فارسی‌ام، که قواعد آن را در دوره لیسانس در دانشگاه ملی لبنان آموخته بودم، مطالعاتی را شروع کردم. در گام نخست به ترجمه متون تاریخی مرتبط با صفویه و مهاجرت دانشمندان جبل عامل به ایران روی آوردم. مطالبی را درباره کشمکش و درگیری عثمانی‌ها و صفویان دریافتم که مرا بر این واداشت که به پژوهشی تاریخی وارد شوم که به حدود دویست صفحه رسید (والبتّه هنوز منتظر زمان مناسبی برای نشر است). بعدها آن را فشرده نموده و مقدمه نگاشته‌ام در زمینه شیخ بهایی قرار دادم.

در آن زمان، قضا و قدر الهی بر این قرار گرفت که مسیر خود را در ایران ادامه دهم و نظاره‌گر رخ دادن مرحله دوران‌ساز پیروزی انقلاب اسلامی ایران باشم. انقلابی که زمینه‌ها و جزئیات مرتبط با آن را از نزدیک شاهد



بودم. سپس به لبنان بازگشتیم و به جنوب لبنان رفتیم که همچنان پی در پی در معرض تجاوزات اسرائیل قرار داشت.

در لبنان تصمیم گرفتم کتابی درباره شیخ بهایی فراهم آورم. مواد خام آن همه در دست من بود و ثمره چهار سال پژوهش و نگارش. در سال ۱۹۸۵ مصوبه مربوط به شیوه نوین دکتری دانشگاه ملی لبنان ابلاغ شد و با راهنمایی استاد دانشمند مرحوم دکتر احمد لواسانی آن کتاب فراهم آمده، به رساله دکتری ام مبدل گشت. برای مطالعه شیخ بهایی و به واسطه او به خواندن فقه روی آوردم و تفاوت میان جریان اجتهادی اصولیان و جریان اخباری گری را دریافتم و کتاب های حدیث نزد فرق اسلامی را مطالعه نموده و از روش آنها در اعتبارسنجی روایات بهره بردم و چهل حدیثی را که در کتاب اربعین خود آورده و در کشکول نیز از آنها یاد کرده بود به خاطر سپردم. شیخ بهایی همچنین حلقه وصل من و دانشمندان اجتهادی اصولی پیش از خود بود و از آنجایی که وی استاد ملاصدرا و فیض کاشانی بود به مطالعه آثار آنها پرداختم.

اینکه کتاب «الصمدية في النحو» او نخستین کتاب در ارائه آسان نحو بود مرا به شگفت واداشت. از دیگر سو، شیخ بهایی مرا به شاعران ایرانی که از آنها تأثیر پذیرفته و گاه مقامی فزونتر از آنها یافته بود متصل می نمود. نگاشته های او بود که بیش از چهاردهه و اندی پیش مرا به فهم آنچه معنای ظاهر و باطن در دین است رهنمون گشت. و همچنین مرا به دریافت منظومه ای اندیشه ای



فراخواند که ساختار آن در امور سیاسی و اجتماعی و فردی بر مفهوم عدالت استوار بود. همچنین او بود که مرا به شناخت تمایز میان لایه‌های ظاهری و باطنی دین سوق داد و «آنان که می‌گویند آنچه را بدان در عمل پایبند نیستند» را به من شناساند.

در پی مطالعه آثار وی بود که در موضوع ظاهر و باطن و تصوّف و عرفان غور نمودم و به آنچه وی در مقدمه یکی از مثنوی‌های خود آورده بود ایمان آوردم که «هر که فقه بیاموزد و عرفان فرانگیرد خود را به نادرست به فقه نسبت داده است و فقیه راستین نیست و کسی که عرفان پیشه کند و فقه نیاموزد در مسیر کفر و زندقه گام گذارده است و تنها کسی به حق و حقیقت واصل می‌گردد که میان این دو جمع نماید».

شعر عربی او که بالامرته‌تر از شعر هم‌عصرانش در سرزمین‌های عربی است مرا به شعر شاعران اهل جبل عامل در زمانه وی و پس از وی توجه داد، زمانه‌ای که عصر انحطاط نامگذاری شده است. تا جایی که یافتم هیچ کدام از تاریخ‌نگاران ادبیات عربی از هیچ یک از آن شاعران نام نبرده‌اند. جالب است که حتی لبنانی‌هایی که آثاری درباره عصر انحطاط و عصر نهضت پدید آورده‌اند به هیچ یک از این شاعران جبل عامل که در شعر دوره بازسازی و برخاست مجدّد ادبی نقش داشته‌اند اشاره‌ای ننموده‌اند ...

تا همین امروز، همچنان شیخ بهایی نسبت به من استاد و معلّم و الگویی شایسته پیروی است؛ و بسیار خوشحال هستم که پژوهش من آفاق جدیدی را برای پژوهشگران



در دریافت بخش‌هایی از آثار او باز نمود، بخش‌هایی که
به اجمال بدان پرداختم و پژوهشگران پس از من، از آن
بیان اجمالی و کوتاه به مطالعاتی تفصیلی تر راه یافتند.

دلال عباس

نبطیه ۲۰۱۹





مقدمه مترجم

سرزمین‌های اسلامی از دیرباز در سایه معنویت و علم گستری گوهرهای ناب و درخشانی به جامعه بشری ارزانی داشته‌اند. در این میان علمای ربّانی که با علم و عمل در آسمان معنویت و دانش چهره‌ای فروزان از خود به جای گذاشته‌اند شایان ذکر و توجّه ویژه هستند.

محمد بن عزالدین حسین مشهور به «شیخ بهائی» و یا «بهاء الدین عاملی» از دانشمندان برجسته‌ای است که در سده‌های گذشته توجّه بسیاری از دانشمندان و سالکان مسیر علم و حقیقت جویی را به خود معطوف داشته است. وی در ۹۵۳ هـ.ق در بعلبک لبنان دیده به جهان گشود و در ابتدای نوجوانی به همراه پدرش - که خود از عالمان بزرگ امامیه بود - به ایران پای گذاشت و بیشتر عمر خود را در ایران گذراند. وی با وجود سفرهای بسیاری که داشته است، آثار ارزشمند علمی و فرهنگی از خود به جای گذاشته و منشأ خدمات ارزشمندی در عرصه علم و عمران آبادانی جایگاه‌هایی که در آن قرار داشته است گشته است.^۱ تا جایی آشنایی و گاه تسلط



۱. برای بررسی گزارش مختصری از زندگی و سفرها و مناصب مهمی که وی به عهده داشته است، نگاه کنید به مدخل «بهاء الدین عاملی» در دانشنامه جهان اسلام، نگاشته محمد هانی ملازاده و همچنین مقاله دکتر سید حسن امین با عنوان «شیخ بهائی عالم بزرگ ذوفنون» مجله حافظ، ۱۳۸۷

مثال زدنی او به شاخه‌های مختلف علوم اسلامی و ریاضی و مهندسی سبب شده است افسانه‌سراییهایی درباره فعالیت‌های وی انجام پذیرد^۲. امری که خود نشان از تأثیر شگرف وی بر فرهنگ و دانش چند سده گذشته از عصر صفویه تاکنون داشته است.

آثار علمی وی که در رشته‌های گوناگون از علوم حدیث و فقه و تفسیر و شرح احادیث و عرفان و ادبیات گرفته تا ریاضیات و نجوم و دیگر شاخه‌های علوم دقیقه را در بر می‌گیرد نشان از ویژگی ممتاز وی در عرصه علم و ورزی دارد. و همچنین شاگردان وی که برخی از مهمترین دانشمندان جهان اسلام در قرون گذشته به شمار می‌روند نشان از دانش‌گستری و تأثیر شخصیت عظیم وی بر فرهنگ جهان اسلام و تشیع دارد.

همه این امور در کنار ویژگی‌های بارز اخلاقی که سبب شده است نه تنها نزد دوستان هم کیش بلکه نزد عالمان دیگر مذاهب نیز وی ستوده شود و مورد احترام واقع گردد، از شیخ بهایی شخصیتی کم نظیر ساخته است که پرداختن به زندگی وی را برای علاقمندان به فرهنگ و دانش دوره تمدن اسلامی از اهمیتی دو چندان برخوردار می‌نماید.

وی با پدید آوردن نزدیک به صد اثر علمی^۳ و به جای

۲. برای آشنایی با نمونه‌ای از این داستان پردازی‌ها در عرصه مهندسی می‌توان به مقاله ذیل رجوع نمود:
جعفر طاهری، تأملی بر اسطوره شیخ بهائی در معماری، کتاب ماه علوم و فنون، شماره ۱۳۸، خرداد ۱۳۹۰

۳. برای آشنایی با آثار علمی شیخ بهایی و چاپ‌ها و نسخه‌های خطی آن می‌توانید به اثر ذیل مراجعه نمایید:
کتابشناسی شیخ بهائی، به اهتمام سید محسن ناجی نصرآبادی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۷



گذاشتن آثار فرهنگی و همچنین عمرانی بسیار و البته تربیت شاگردانی برجسته و ممتاز سرانجام در سال ۱۰۳۰ در اصفهان رخت از دنیا بر بست و به وصیت خود وی، در کنار پیشوایش امام رضا علیه السلام در مشهد مقدس روی در نقاب خاک کشید.

با توجه به جایگاه علمی، فرهنگی و ادبی و اجتماعی که شیخ بهایی داشته است و در مقدمه از آن سخن رفت به نظر مترجمان رسید که در اثری کوتاه به زندگی و تأثیر علمی و ادبی وی پردازند. این امر ضمن آشنا نمودن نسل جوان با بزرگان فرهنگ جهان اسلام و به ویژه ایران اسلامی برای سایر علاقمندان دانش و فرهنگ جهان اسلام نیز فواید بسیاری خواهد داشت.

از این رو، در میان آثاری که به زندگی و زمانه و آثار شیخ بهایی می‌نگاشت اثری از خانم دکتر دلال عباس استاد سرشناس لبنانی انتخاب گشت. وی که تا کنون چندین اثر در زمینه ادبیات فارسی و شاعران ایرانی نگاشته و همچنین با ترجمه‌هایش از کتابهای علمی و فلسفی و ادبی فارسی در جهان عرب شناخته می‌شود در زمینه شیخ بهایی پژوهش‌ها و نگاشته‌هایی را عرضه داشته است.

در واقع می‌توان گفت که نخستین اثر وی در زمینه شیخ بهایی پایان نامه مقطع دکتری وی است که در سال ۱۹۸۹ با ارائه آن به مرتبه دکتری نایل شد. پس از آن در سال ۱۹۹۵ این اثر با افزوده‌هایی در بیش از ۷۰۰ صفحه با عنوان «بهاء الدین العاملي، أدیبها و فقیهها و عالما» به



طبع رسید^۴. همچنین وی با ترجمه نگاشته‌ای ادبی از شیخ بهایی به نام «تدین و نفاق به زبان موش و گربه» اثر دیگری در زمینه شیخ بهایی به جهان عرب عرضه داشت.

وی بعدها مقاله‌ای مختصر درباره زندگی و آثار شیخ بهایی ارائه نمود که در واقع نتیجه و خلاصه پژوهش‌های پیشین وی درباره شیخ بهایی است. نام مقاله «الشیخ بهاء الدین العاملي؛ فقیها مجددا و شاعرا عرفانیا» است و همانطور که از نام این نگاشته پیداست، نگارنده در میان ویژگی‌های علمی و شخصیتی شیخ بهایی بیشتر به وجه علوم اسلامی و ادبیات عرفانی وی پرداخته است. این نگاشته که در شماره سی‌ام مجله المنهاج در سال ۲۰۰۳ نشر یافته است مورد نظر مترجمان برای ارائه به صورت این کتاب کوتاه قرار گرفت.

نویسنده اثر مقدمه‌ای را بر ترجمه فارسی اثر نگاشتند و در آن از آشنایی خود با شیخ بهایی و تأثیر او در زندگی علمی ایشان سخن گفتند. شایسته است تشکر و قدردانی خود را نسبت به ایشان ابراز داریم.

امیدواریم این کوشش اندک در معرفی اندیشمندان بزرگ ایران زمین مورد توجه خوانندگان اثر قرار گرفته و با ملاحظات خود ما را در رفع خطاهای احتمالی یاری نمایند.

والحمد لله أولاً و آخراً

حامد آرضائی

یکم آذر ۱۳۹۷-تهران

۴. این اثر توسط دارالحوار طبع گردید. سپس در سال ۲۰۱۰ به مناسبت چهارصدمین سالگرد وفات شیخ بهائی چاپی منقح توسط دارالمؤرخ العربی در بیروت از آن انجام پذیرفت.





دولت صفوی و هجرت از جبل عامل

از پنج قرن پیش و دقیقاً در سال ۱۵۰۱ میلادی / ۹۰۷ هـ. ق در ایران دولتی شکل گرفت که دولت عثمانی آن را رقیبی سرسخت برای خود بر سر زعامت جهان اسلام می‌دید. مؤسس دولت صفوی شاه اسماعیل بن حیدر اعلام کرد مذهب رسمی و اجباری ایران شیعه است. از این رو، طبیعی بود که این دولت از همان ابتدای شکل‌گیری‌اش، با دولت عثمانی دچار اختلاف و خصومت شوند.

در سال ۱۵۱۲ م / ۹۱۸ هـ. ق سلطان سلیم عثمانی به حکومت رسید. او که پدرش سلطان بایزید دوم را به کناره‌گیری از حکومت وادار کرد و مخالفان، برادران خود و فرزندان آنان را از سر راه برداشت، کاملاً با پدرش متفاوت بود: تدبیر او کم‌تر، متعصب‌تر و خشن‌تر و نسبت به جاه و مقام مشتاق‌تر بود. در این زمان بود که درگیری



سیاسی- نظامی بین دو دولت صفوی و عثمانی بالا گرفت و در مناطقی که تحت حاکمیت عثمانی بود، مصیبت و بدبختی بر سر شیعیان سرازیر شد و تحت فشار قرار گرفتند.

از جمله شیعیان جبل عامل بودند که به بدعت‌گذاری متهم شدند و حتی انزوا و مخفی شدن، آنان را از قتل و کشتار نجات نداد. بنابراین تعداد زیادی از آنان مجبور به مهاجرت به نجف یا ایران شدند. همان طوری که قبل از آنان، علمای دیگری از نجف، حجاز، کرک و جبل عامل با تشیع پادشاهان صفوی، به ایران مهاجرت کرده بودند. چرا که شاهان صفوی به علمایی نیاز داشتند تا مذهب تشیع را نشر و تعلیم دهند و این علماء نیز نقش مهمی در ایجاد تعادل در خط درویشی صفویه داشتند و در همین وقت دولت صفوی شرایط مناسبی را برای آنان جهت ابداع و تألیف فراهم ساخت.

از جمله این علمای مهاجر، عالمی به نام حسین بن عبدالصمد (۹۸۴-۹۱۸ هـ) بود. وی در سال ۹۶۰ هـ، در زمان پادشاهی شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۲۱ هـ)، از جبل عامل به عراق و از عراق به ایران مهاجرت کرد. در ایران منصب شیخ الاسلامی را به عهده داشت. سپس ایران را برای انجام مناسک حج ترک نمود و از حجاز رهسپار بحرین شد تا این که در سال ۹۸۴ هـ از دنیا رفت.

هنگامی که شیخ حسین بن عبدالصمد به ایران مهاجرت کرد، به همراه او پسرش محمد بهاءالدین بود که بعدها، «بهایی» لقب گرفت و تخلص شاعرانه او نیز «بهائی» بود.



معرفی شیخ بهایی:

محمد بهاء الدین عاملی، در سال ۹۵۳ هـ. در قریه ایعات واقع در پنج کیلومتری شهر بعلبک به دنیا آمد. جایی که پدرش به همراه استاد خود شهید ثانی [شیخ زین الدین بن نور الدین عاملی که در سال ۹۶۵ هـ (۱۵۵۷ م) به شهادت رسید] تدریس می کرد.

محمد بهاء الدین هنگامی که با پدرش به ایران مهاجرت کرد، هفت سال داشت. او تمام عمر خود را در ایران به سربرد و فقط برای مدت کوتاهی در سال ۹۹۱ هـ (۱۵۸۳ م) ایران را برای انجام مناسک حج ترک نمود و از حجاز به مصر رفت تا از مشایخ آن جا استفاده کند؛ از مصر نیز به قدس شریف و سپس به دمشق و حلب رهسپار شد و سرانجام در رمضان سال ۹۹۲ هـ (۱۵۸۵ م) به ایران بازگشت.

شیخ بهایی در زمان شاه عباس کبیر [که از سال ۹۹۵ هـ (۱۵۸۷ م) تا سال ۱۰۳۸ هـ (۱۶۲۹ م) حکومت کرد] منصب شیخ الاسلامی را بر عهده داشت تا این که شیخ در سال ۱۰۳۰ هـ (۱۶۲۱ م) در اصفهان از دنیا رفت و جسدش از آن جا به مشهد مقدس منتقل شد و بر حسب وصیتش در حرم رضوی دفن شد که قبر ایشان مشهور و زیارتگاه خاص و عام است.

شیخ بهایی فقیهی احیاگر و شاعری عارف

شیخ بهایی شخصیتی چندجانبه داشت. او فیلسوف، حکیم، فقیه، مفسر، ریاضی دان، مهندس و ادیب و شاعر بود.



شیخ بهایی در هر دو زبان عربی و فارسی ابداعاتی داشته و بر غنای هر دو زبان افزوده است. وی به زبان عربی خدمت عظیمی نمود چرا که از چهار قرن پیش اولین کتاب در نحو میسر را تألیف کرد که «الصمدیة فی النحو» نام دارد. اولین کتاب در نحو زبان عربی «الکتاب» نام دارد که آن را سیبویه تألیف نمود که عالمی ایرانی الأصل بود اما در فضایی عربی زیسته بود. و اولین کتاب در نحو میسر را عالمی تألیف کرد که اصالتاً عرب بود اما در محیطی فارسی زیسته بود و او شیخ بهایی است.

شیخ بهایی اولین کسی است که در زبان فارسی بر وزن «بحر خبب^۱» شعر سرود. همان طوری که اشعار عربی زیادی را به طریقه دوبیتی و رباعیات سرود. و این چنین به هر دو فرهنگ خدمت نمود: در هریک از دو زبان با تکیه بر وزنی از اوزان زبان دیگر موجب تطوّر نظم، در هر دو زبان گردید.

او همچنین، ریاضی دان و مهندس بود. مورّخان و مردم، مهندسی غالب بناهایی که در زمان شاه عباس کبیر طراحی و ساخته شده به او نسبت می دهند و از وی

۱. خَبَب در لغت به معنای تند راه رفتن اسب است و در اصطلاح بحر خَبَب یکی از بحور و اوزان شعر است که بیشتر در عربی کاربرد داشته و سپس در اشعار فارسی نیز به کار رفته است. آوانگاشت این بحر شعر بدین صورت است:

فعل لن فعلن فعل لن فعلن فعل لن فعلن

شیخ بهایی اشعاری فارسی و عربی با این وزن شعر سروده است و منظومه شیرو شکر او زیباترین و مهمترین شعر پارسی در این بهر دانسته شده است.

از اشعار وی در این باب به این ابیات توجه نمایید:

این ذکر رفیع همایون فر وین نظم بدیع بلند اختر
در بحر خبب چون جلوه نمود درهای فرح بر خلق گشود
آن را برخوان به نوای حزین وز قله عرش شنو نخستین

برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به مقاله «بررسی و تحقیق در زحاف خبب از بحر متدارک و کاربرد آن در شعر فارسی» نوشته دکتر سید اسماعیل قافله‌باشی، مجله لسان مبین، تابستان ۱۳۹۰ (مترجم)





حکایات و داستان‌های بسیاری شهرت پیدا کرده است که برخی واقعی و برخی بعید و ملحق به خرافات است. تألیفات شیخ بهایی به شصت اثر می‌رسد و برخی آن‌ها را صد مورد می‌دانند که به صورت کتاب یا رساله وجود دارند.

البته برخی سودجویان از شهرت شیخ بهایی سوءاستفاده کردند و کتبی که از نویسندگانی مجهول بود، به شیخ نسبت داده‌اند؛ مانند کتب «أسرار البلاغة»، «المخللة» و «فالنامه»^۲.

در اینجا با توجه به ضرورت‌هایی که بحث ما اقتضاء می‌کند، بررسی عناصر شخصیتی و آثار شیخ بهایی را و می‌نهیم و سخن خود را بر فقه شیخ بهایی و شعر عرفانی او متمرکز می‌سازیم.

بهاء الدین عاملی به عنوان یک فقیه:

در این خصوص، جز تعریفی که خوانساری برای شیخ بهایی ارائه کرده است، تعریفی که بتواند صفات شیخ بهایی را به صورت اختصار بیان کند، نمی‌توان یافت. وی در حق شیخ گفته است:

«سلطان العلماء و تاج رقتهم، برهان الفقهاء و تتمه ائمتهم، و خاتم المجتهدین و زیدتهم، و قدوة المحدثین و عمدتهم»^۳.

صرف نظر از مسجع بودن این کلام، از سخن خوانساری چنین برداشت می‌کنیم که شیخ بهایی نسبت به

۲. برای آشنایی بیشتر با کتاب‌هایی که به اشتباه به شیخ بهایی نسبت داده شده است رجوع کنید به کتاب «بهاء الدین عاملی، ادیب و فقیه و عالم»، فصل کتاب‌های منسوب به او، به قلم همین نگارنده.

۳. خوانساری، روضات الجنات، ج ۷، ص ۶۳

معاصرینش از حیث تعدّد موضوعاتی که بدان پرداخته است، سرآمد است؛ همچنین از حیث رسیدن او به درجات عالی «اتقان و اجتهاد».

ما در مقایسه بین شیخ بهایی و هم عصرانش متوجه می‌شویم که وی با معاصرین خود بسیار متفاوت است. نه فقط از این جهت که فقه، حکمت، فلسفه، ادب، ریاضیات و هندسه در او جمع شده بود و لذا یگانه محسوب می‌شد؛ بلکه علاوه بر آن‌ها از این جهت که در همه ابواب فقهی را زده بود و در همه ابواب فقه کتابت و تألیف داشت. در حالی که معاصرین او در یک موضوع یا حداکثر دو موضوع ورود پیدا کرده بودند.

کتب و رسائل وی در علم اصول و حدیث متمایل به اختصارگویی و حذف زوائد کلام است و این یکی از ویژگی‌های اسلوب شیخ بهایی محسوب می‌شود. از طرفی از آن جایی که دانشمندی ریاضی‌دان بود، به منطق اهمیتی تام می‌داد. به همین خاطر روش او در رد بعضی قضایای اصولی و ارائه برخی امور عقیدتی به صورتی آرام و استوار و به دور از تشنج و تعصبی است که در تألیفات فقهای سنی و شیعه معاصروى زیاد دیده می‌شود. این امر متأثر از درگیری‌های سیاسی بود که در آن زمان بین دو دولت صفوی و عثمانی وجود داشت و صبغه مذهبی به خود می‌گرفت.^۴

شخصیت فقهی شیخ بهایی در سه محور قابل بررسی است:

۴. برای نمونه کافی است در اینجا به آنچه در نگاشته‌ها و ردیه‌های میان محقق گرگی و شیخ ابراهیم قطیفی شیعه و معاصر هم و یا نگاشته‌های میرزا مخدوم جرجانی از اهل تسنن نگاهی انداخت. این نگاشته‌ها در کتاب‌های جامعی که درباره عصر صفوی سخن می‌گویند و همچنین در روضات الجنات و اعیان الشیعه





محور اول: پیروی او از خط فکری پدرش در علوم شرعی که چندین بار بر این مساله تأکید کرده است، «پدرم و استادش و هر کس که در علوم شرعی به او استناد می‌کنم»^۵ و این یعنی این که شیخ بهایی از شیوه اصولی و کلامی حسین بن عبدالصمد و سپس شهید ثانی پیروی کرده است. بنابراین وی آنچه که پدرش در علوم شرعی انجام داده بود دنبال کرد.

گفته می‌شود «پدر شیخ بهایی اولین کسی است که قرائت حدیث را در بلاد عجم احیاء نمود»^۶. همچنین فراخوان و دعوت او برای یافتن اخبار و احادیث و ضرورت تکیه بر احادیث صحیح در بسیاری از امور شرعی، از این جهت که شناخت احادیث صحیح ضابطه سلوک فقیه است.

علاوه بر این، وی خط پدر و استاد پدرش شهید ثانی را در تسامح دینی و دوری از تعصب مذهبی - به مفهوم بسته آن، یک جانبه گرایی - دنبال کرد. همین امر منجر شد که علمای مذاهب و فرقه‌های مختلف او را احترام و تقدیر می‌کردند. و ما از طریق خاطرات و گفت و گوهایی که بین شیخ بهایی و علمای بزرگ اهل تسنن در مصر و دمشق و حلب و قدس^۷ جریان دارد، برجستگی‌های شخصیتی او را درک می‌کنیم. وی از سطح تعصب رایج آن زمان فراتر رفت و به همین جهت در قلب علمای معاصر

در دسترس است.

۵. مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، ص ۲۷۹، اربعین شیخ بهایی، ص ۲۶، بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۴۷

۶. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۶۰

۷. خلاصة الأثر، ج ۳، ص ۴۴۱ و ۴۴۲؛ ریحانة الألباء، ج ۱، ص ۲۰۸؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۵۱؛ کشکول (انتشارات اعلمی)، ج ۱، ص ۶۷

خود، چه شیعه و چه سنی رسوخ می‌کرد. قلب‌هایی که سیاست‌های پادشاهان صفوی و سلاطین عثمانی در آن‌ها را بسته بود. «خفاجی» یکی از علمای اهل تسنن عصر او است که درباره شیخ بهایی می‌گوید:

«وی ریاست عالمان دینی نزد شاه عباس پادشاه ایران را بر عهده داشت. زمانی که شاه بیرق همّت بر امری مهم بر می‌افراشت تنها به دیدگاه وی اعتماد می‌نمود. با این حال شیخ بهایی را نمی‌توان در عقاید زندیقانه و ملحدانه شاه عبّاس شریک دانست. چرا که آوازه دینداری و اخلاق نیکوی وی آفاق را پر کرده است. با این حال وی بدون شک شیعه علوی است.»^۸

شیخ بهایی در تشیّع خود، متعصب، تندرو و جامد نبود. بلکه در گفت و گوهایش، بدون هرگونه تشنّج آفرینی و اظهار تعصبی بر اقناع عقلی دیگری تکیه می‌کرد.

او در گفت و گوی خود با بزرگان علمای اهل سنت در خارج ایران، تشیع خود را مخفی نمی‌کرد. ولی مورد احترام بود چرا که می‌دانست چگونه با دیگری گفت و گو کند و اگر طرف مقابل نسبت به نظر شیخ قانع نمی‌شد، لااقل نظر وی را محترم می‌داشت.

محور دوم: شیخ بهایی از علمای اصولی یا اجتهادی است. یعنی کسانی که قائل به حجیت ادله چهارگانه هستند: کتاب، سنت صحیح، اجماع و دلیل عقلی.

از این جهت او با اخباری‌ها مخالف است یعنی کسانی که منابع خود را به کتب اربعه (چهار کتاب روایی معروف نزد شیعه) محدود کرده‌اند: کافی شیخ کلینی، من لا





یحضره الفقیه شیخ صدوق، استبصار و تهذیب الأحکام شیخ طوسی. و کتبی که احادیث آن را قطعی السند و با مصادر معتبر می دانند.

آنان با درایه الحدیث مخالفند و به اقسام مختلف آن توجهی ندارند و از بین دلایل علمای اصول، دو دلیل اجماع و عقل را معتبر نمی دانند.^۹

از مهم ترین ویژگی های شیخ بهایی به عنوان یک فقیه بیان رأی و صدور فتوا در مسائل اختلافی است که در اصول فقه قبل از او وجود داشته است. وی در کتاب «زبدۃ الأصول» آراء شیعه و اهل سنت و دلایل آن را به صورت منظم و مرتب بیان و در نهایت نظر خود را ارائه کرده و تمام وسع خود را در به دست آوردن ظنّ قوی نسبت به حکم شرعی، بذل نموده است. و به همین خاطر برای شاگردان خود قید می کرد که از حسیض تقلید به اوج یقین ارتقاء پیدا کنند و از تقلید گری صرف رها شوند؛ خود را به زینت استدلال بیارایند و کتب حدیث و فقه را برای کسی که اهلیت روایت ندارد، بیان نکنند.^{۱۰}

محور سوم: ارائه فقه به صورت یک علم آسان و همه فهم، برای عامّه مردم.

فقه برای شیخ بهایی زمینه ای مناسب برای تعامل روزانه او با مردم، فراهم می ساخت و شبکه ای بود که از طریق آن بین میراث گذشته و عصر خود ارتباط برقرار می کرد. بنابراین او اولین کسی است که در زمینه فقه آسان، قدم برداشت و برای این منظور کتاب «جامع عباسی» را نگاشت و معارف اساسی فقهی را در دسترس

۹. کشکول بحرانی، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۹

۱۰. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۴۹، و ج ۱۰۶، ص ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۴۶

طبقات مختلف ملت قرار داد. در حالی که اغلب کتب فقهی در آن زمان عبارت بود از شرح بر آثار نویسندگان سابق، یا شرح بر شرحی دیگر، یا حاشیه بر شرح شرح که استفاده از کتاب را دشوار و خسته کننده می کرد و راه را بر افهام مردم برای درک علم حقیقی می بست.^{۱۱}

پیش از شیخ بهایی از میان فقههای مذاهب پنج گانه مسلمان، کسی را نمی شناسیم که کتابی را در فقه آسان نگاشته باشد. گویی شیخ بهایی اولین کسی است که در وظیفه علمی - اجتماعی خود اندیشید. در حالی که کتب فقهی در عصر او و پس از او، حتی تا نیمه اول قرن چهاردهم هجری، از لحاظ ادبیات و مضمون متوجه اهل تخصص در فقه و دانشجویان فقه بود و در ایران در انحصار کسانی بود که با زبان عربی آشنا بودند.

به همین دلیل کتاب شیخ بهایی یعنی «جامع عباسی»^{۱۲} اولین کتابی است که در فقه آسان نوشته شده است و این کتاب یکی از مهمترین کتب شیخ است.

پرواضح است که منظور از جامع، «کتاب جامع» است زیرا این کتاب تمام اعمال فقهی را در بردارد و منظور از «عباسی» انتساب و اهدای آن به شاه عباس صفوی است. البته وفات شیخ مانع اتمام آن شد؛ لذا شاگرداش، نظام الدین حسین شاورجی آن را به پایان رسانید.

در اهمیت این کتاب همین بس که مشهورترین و رایج ترین کتاب فقهی او در ایران و هند است ولی متأسفانه به زبان عربی شهرت چندانی ندارد. زیرا به زبان فارسی نوشته شده و حتی تاکنون نیز به عربی ترجمه نشده

۱۱. رک: تاریخ فرهنگ ایران، عیسی صدیق، ص ۲۴۵

۱۲. جامع عباسی، انتشارات گلزارحسینی، ۱۳۱۹ ه.ق، تهران



است.^{۱۳}

«جامع عباسی» اولین رساله عملیه در فقه غیر استدلالی است و یک دوره کامل فقهی محسوب می‌شود»^{۱۴}. زبان فارسی آن، که ساده و صریح است، آن را به فهم خاص و عام و جویندگان معرفت، نزدیک می‌سازد. فهم آن برای هر خواننده‌ای که شناختی متوسط با زبان فارسی داشته باشد، دشوار نیست. کما اینکه اهمیت آن در این است که اشخاصی با فرهنگ متوسط و مردم عادی، که با زبان عربی آشنا نیستند، می‌توانند آن را بخوانند^{۱۵} زیرا زبان عربی در ایران زبان علماء بود.

«شیخ بهایی در این کتاب خود، احکام قطعی و نهایی را آورده است و کسانی را که خواهان تفصیل بیشتری هستند، به سایر کتب خود ارجاع داده است. بخش زیادی را که مربوط به اعمال مستحبی است، به کتاب افزوده و علاوه بر این، مناسک حج را که معمولاً در کتب مستقلی، بیان می‌شود، آورده است.»^{۱۶}

شیخ بهایی از آن جهت که منصب شیخ الاسلامی را داشت، از او فتاوایی در برخی امور روزمره و جدید صادر شده است. کتب تاریخی، بسیاری از فتاوای او را ثبت و

۱۳. این نکته مرا بر این امر وامی‌دارد که دوباره بر اهمیت و ضرورت استوارسازی روابط میان دو فرهنگ فارسی و عربی از مسیر ترجمه تأکید نمایم. مقصودم ترجمه کتاب‌های فارسی به عربی و برعکس آن است.

۱۴. مرتضی مطهری، اسلام و ایران، ص ۳۴۰

۱۵. رک: مقدمه کتاب، ص ۲

۱۶. به نظرم یک امر بسیار ضروری ترجمه کتاب «جامع عباسی» به زبان عربی و مقایسه آن با کتابهای «فقه آسان» است که در دوره معاصر به عربی نگاشته می‌شود. تا از رهگذر این مقایسه که حدود چهار قرن میان نگاشته‌های آن می‌گذرد میزان تحوّل که در احکام فقهی از زمان شیخ بهایی تا کنون ایجاد شده است (یا ایجاد نشده است)، به دست آید و همچنین با این مقایسه تطبیقی می‌توان میزان نوگرایی شیخ بهایی بهتر شناخته شود.



ضبط نموده‌اند. این مسائل از جانب شاه یا رجال دربار یا فقهای معاصرش به او عرضه می‌شد.^{۱۷}

شیخ بهایی از فقهای قبل و بعد از خود، در دو امر مهم سبقت گرفت:

۱. امر نخست: اقدام شیخ به ایجاد هماهنگی و انسجام در متونی که مجتهد بدان‌ها رجوع می‌کند تا حکم شرعی را از قرآن و حدیث استنباط کند. این امر به خصوص در کتبی همچون «حبل المتین»، «مشرق الشمسین» و «زبدة الاصول» آشکار است.

روش شیخ بهایی، به این صورت است که از فرع فقهی، به شکل فتوا، شروع می‌کند و دوباره به همان فرع فقهی برمی‌گردد. این امر دستاوردی فقهی، متکامل و برجسته گردیده است. به عبارتی عمل فقهی شیخ بهایی به صورت فرایند زیر است:

الف) از فرع فقهی شروع می‌کند.

ب) نصوصی از قرآن و حدیث که متناسب با مساله مورد بحث اوست، بیان می‌کند.

ج) به نقد احادیث از جهت سند و زبان آن می‌پردازد.

د) دلالت‌ها را از لحاظ بیانی، فقهی، اجتهادی و احیاناً علمی، مورد نقد و بررسی و مناقشه قرار می‌دهد.

ه) در نهایت به فرع فقهی باز می‌گردد.

و این بدان معناست که شیخ بهایی از چهار قرن پیش در مورد آنچه که همچنان یک نیاز ضروری است و حتی اکنون در اسلوب درس‌های فقهی وجود دارد، اندیشیده است. اینجاست که اثر عقلی - علمی شیخ بهایی در

۱۷. سلافة العصر، ص ۳۰۰؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۷۳، اعیان الشیعة، ج ۲، ص





فعالیت فقهی او آشکار می‌گردد.

۲. امر دوم که اهمیت آن کمتر از امر نخست نیست، این است که شیخ بهایی بر خلاف معاصرین خود به هجمه و ایراد جرح نسبت به نظر علمای گذشته، نپرداخته است. چنانچه مقایسه بین برخی رسائل شیخ، و رسائل معاصرین او، این مسئله را به روشنی تأیید می‌کند.^{۱۸}

نگرش شیخ بهایی نسبت به علوم حدیث:

شیخ بهایی در اهتمام خود به احادیث، در خط پدر خود و سپس شهید ثانی حرکت می‌کرد. شهید ثانی اولین فقیه امامی است که در زمینه درایة الحدیث کتاب نوشت و اصطلاحات آن را از کتب اهل سنت اقتباس کرد^{۱۹} کما این که از جمع بسیاری از خاص و عام در شام و مصر و بغداد و قسطنطنیه و... روایت می‌کرد.^{۲۰}

شاگرد شهید ثانی، شیخ حسین بن عبدالصمد یعنی پدر شیخ بهایی، اولین کسی است که علم حدیث را در ایران نشر داد و پس از استادش شهید ثانی، دومین فقیه امامی است که در علم درایة الحدیث صاحب تألیف است و اولین کسی است که برای حجیت استصحاب، به روایات استناد کرده است.^{۲۱}

پس از او، پسرش شیخ بهایی است که در این خصوص ابوابی را تدوین و تنظیم نمود و در کتاب خود «الوجیز

۱۸. رک: کلمات المحققین، انتشارات مفید، قم، ۱۴۰۲ هـ.ق

۱۹. رک: اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۵ و ۱۵۶

۲۰. همان، ج ۶، ص ۶۰

۲۱. همان

فی الدراية»^{۲۲} - که اساساً مقدمه کتاب «حبل المتین» است - سخن را در علم حدیث بسط داده، مسائل آن را به طور کامل بیان کرده و انواع حدیث و مباحث جرح و تعدیل را مطرح نموده است.

مهم ترین چیزی که در کتاب «الوجیز فی الدراية» وجود دارد این است که اصطلاحاتی را که در کتاب «حبل المتین» به کار برده، تعریف نموده است: «علم دراية»، «حدیث»، «خبر»، «سنت»، «سند»، «حدیث متواتر»، «آحاد»، «مستفیض»، «غریب»، «مسند»، «مطلق»، «مرسل»، «منقطع»، «معضل»، «معنعن»، «مضمر»، «عالی»، «مسلسل»، «شاذ»، «صحیح»، «حسن»، «قوی»، «موثق»، «ضعیف»، «مقبول»، الخ...

به علاوه از صفات و ویژگی راوی سخن می گوید و سپس اصطلاحاتی را که برای جرح به کار می رود، شرح می دهد و آداب کتابت حدیث را بیان می کند.

در کتاب «حبل المتین»، از اهمیت علم حدیث و جایگاه آن در تشریع سخن می گوید سپس سبکی را که دنبال نموده، مطرح می کند و ترتیب کتاب و ابواب آن را که روشی نوین است، بیان می دارد. کتاب را در چهار منهج (بخش) قرار می دهد و منهج را به کتاب و کتاب را به ابواب و ابواب را به مقاصد و مقاصد را به جمله و جمله را به فصل تقسیم بندی می کند. احادیثی را که به بیان و تفسیر احتیاج دارد، شرح می دهد و تعارض آن ها را به بهترین وجه برطرف می سازد.

این روش او اقتضای زبان و ادبیاتی تفصیلی و نقادانه





دارد؛ به این صورت که در نقد و تحلیل، متون را موشکافانه و دقیق بررسی می‌کند و مفردات آن و رابطه آن‌ها را با یکدیگر تحلیل می‌کند و شیوه‌های تعبیر و بیان متون و صورت‌های فنی و دلالتی آن را با استفاده از ذوق ادبی اش در تفسیر روایات و شرح الفاظ و استعمالات مجازی آن که مورد غفلت است، بررسی می‌کند.

در اینجا برای نشان دادن شیوه متکامل شیخ بهایی، نمونه‌ای را از کتاب «حبل المتین» در «بحث قبله»^{۲۳} می‌آوریم:

۱. در ابتدا «مسئله فقهی» را مطرح می‌سازد که «وجوب رو به قبله بودن در نماز و تلاش در این خصوص به اندازه امکان» می‌باشد.

۲. احادیثی که این مسئله را تأیید می‌کند، می‌آورد و آن چهار حدیث است.

۳. شرح و توضیح، اولاً معنای لغوی قبله، ثانیاً شرح هر یک از احادیث از حیث سند، زبان و دلالت فقهی آن، ثالثاً بیان علامات قبله به همان صورت که در کتب اصول اربعه آمده و علاماتی که در کتب فروع و دلالت‌های آن مطرح شده است.

۴. این دلالت‌ها را به صورت اجتهادی مورد مناقشه قرار می‌دهد. و به صورتی آشکار، تأثیر نضج علمی خود را بر نظراتش به عنوان یک فقیه نشان می‌دهد؛ آن گاه که می‌گوید:

«اکثر علامات قبله از قواعد علم هیئت استنباط می‌شود پس مقصود تعیین جهت قبله در کشورهای دور دست بر اساس اقتضای قواعد این علم است».

۲۳. الحبل المتین، فصل اول، ص ۱۸۹-۱۹۹

مخالفان، تعیین جهت قبله را براساس قواعد علم هیئت جایز نمی‌دانند. آنان قائل به کروی بودن زمین نیستند و با تکیه بر آیات معینی آن را ردّ می‌کنند و می‌گویند که تکیه بر کلام علمای هیئت جایز نیست، چرا که مضمونش شرعاً ثابت نشده است...

شیخ بهایی، پس از آنکه نظر مخالفان و دلایل آنان را مطرح می‌سازد، آراء آنان را به صورت فقهی و علمی پاسخ می‌دهد و می‌گوید:

«اما آن چه که ذکر کردی [خطاب به مخالف] از جمله، ابتنای قواعد علم هیئت بر کروی بودن زمین، حق است. ولی این که قول آنان را درباره کروی بودن زمین، موجب ظن و اطمینان نمی‌دانی خلاف واقع و مورد اشکال است. زیرا که دلیل دینی این معنا را افاده می‌کند و آیاتی وجود دارد که نسبت به کروی بودن زمین ظنّ و اطمینان به وجود می‌آورد که هیچ مجالی برای شک و تردید در آن نیست.

اما این که گفتی: اهل شرع منکر کرویّت زمین هستند، این پندار تو درست نیست و اتفاقاً کلام آنان بر خلاف زعم توست. مثلاً علامه حلی^{۲۴} در کتاب الصوم در تذکره الفقهاء گفته است: «زمین کره است بنابراین ممکن است هلال ماه در سرزمینی دیده شود و در سرزمین دیگری ظاهر نشود زیرا کروی بودن زمین مانع رؤیت آن است و اهل علم این مساله را رصد کرده‌اند و به عیان مشاهده شده است».

همچنین پسر علامه یعنی فخرالمحققین گفته

۲۴. مقصود حسن بن مظهر حلی (متولد ۶۴۷ هـ.ق) است. ردیه نگاری هایی میان وی و ابن تیمیه در دست است.





است: «زمین کره است زیرا ستاره‌ها پیش از طلوع در قسمت‌های غربی، در قسمت‌های شرقی طلوع می‌کنند و همچنین است در هنگام غروب. بنابراین هر سرزمین غربی، از سرزمین شرقی خود هزار میل دور است و غروب آن نیز یک ساعت دیرتر است».

و اما این که گفتی آیات قرآن، خلاف کروی بودن زمین را افاده می‌کند درست نیست؛ زیرا این که زمین به کلیت خودش کروی باشد با منت خدای سبحان بر مردم بدین نحو که زمین را همانند فرشی برای مردم و گهواره‌ای برای آنان قرار داد، منافات ندارد. زیرا بزرگ بودن حجم زمین با آن آیات منافاتی ندارد [یعنی می‌تواند بخشی از زمین گسترده و مبسوط باشد و کل زمین کروی باشد] و شیخ طبرسی در مجمع البیان از قول سید مرتضی این مسئله را بیان کرده است. همچنین زمخشری در «کشاف» در تفسیر این آیه شریفه (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا)^{۲۵} گفته است: اگر بگویی [خطاب به مخالف] این آیه دلیلی است بر این که زمین مسطح است و نه کروی، در پاسخ می‌گوییم: این آیه تنها ناظر به این موضوع است که مردم بر روی زمین می‌نشینند، همچنان که بر روی فرش‌ها می‌نشینند؛ نه این که زمین مسطح باشد. بنابراین اصل افتراش غیر قابل انکار است ولی هیچ منافاتی با کروی بودن زمین ندارد زیرا حجم آن بزرگ و جرم آن زیاد است. اما این که گفتی «جایز نیست که به سخن علمای هیئت در باب قبله و غیر آن، تکیه کرد» بعد از تصریح علمای ما بر خلاف آن، به این سخن تو اعتنا نمی‌شود.

اما این که می‌پنداری که هیچ چیز از کلام علمای هیئت، افاده علم و ظن نمی‌کند، واقعا از جاده انصاف خارج است. و چگونه هیچ چیز از کلام آنان افاده علم نمی‌کند، در حالی که بسیاری از آن با دلایل هندسی و براهین مجسطی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن وجود ندارد، اثبات شده است.

و اما سخن تو که اعتمادی به اسلام آوردنشان نداری، چه برسد به عدالت آنان؛ لذا می‌گویی «نباید به سخنشان - قبل از یقین حاصل کردن نسبت به مضمونش - اعتنا کرد»، کلامی است نا استوار. زیرا حصول یقین شرط نیست [و ظنّ اطمینان بخش نیز کافی است]، از طرفی رجوع فقها در آن چه بدان نیاز دارند به علمای هرفنی و تکیه فقها بر قواعد آن فن و تخصص در صورتی که مخالف با قانون شرع نباشد، امری شایع و رایج است و از گذشته تاکنون معروف و عادی است. مانند مراجعه آنان به علمای نحو در مسائل نحو و لغت و در مسائل پزشکی به اطباء و در مسائل مساحت و جبر و مقابله به اهل حساب و... بدون این که از عدالت و فسق آنان بحث کنند بلکه این مسائل را از آنان به صورت مسلم می‌پذیرند و بر اساس آن عمل می‌کنند؛ بدون اینکه بخواهند دلایل آنان را بررسی کنند تا ظن و اطمینان به دست بیاورند. بلکه این مسئله از قبیل ظنی است که با خبری که بسیار شیوع دارد، حاصل می‌شود.»

شیخ بهایی، در کتاب «چهل حدیث» خود که مشتمل بر چهل حدیث از احادیث صحیح و در خصوص اعمال





مستحبی و آداب دینی و احکام فقهی است، شیوه زیر را در بررسی احادیث چهل گانه، دنبال کرده است:

۱. معرفی کامل سلسله سند و راویان آن و بیان نظر علمای حدیث درباره راویان.

۲. شرح معنای لغوی حدیث

۳. بیان موافقت حدیث با قرآن کریم.

۴. مقایسه بین حدیث و احادیث دیگری که معنای مشابه آن را دارد.

مهارت شیخ بهایی در تبویب و ترتیب، بیشتر در کتاب «مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین»^{۲۶} آشکار می‌شود. وی در این کتاب احکام قرآن و سنت را جمع می‌کند و سبکی را که دنبال کرده است شرح می‌دهد و کتاب را به ابواب (مناهج) و ابواب را به فصول (دروس) تقسیم می‌کند و این نکته را نیز یادآوری می‌کند که نقش او به عنوان یک معلم در تدریس برای این تدوین ابواب، تأثیر گذاشته است.

روش شیخ بهایی در تفسیر:

جا دارد که به سبک شیخ بهایی در تفسیر اشاره کنیم. روشی که از تعلیق بر تفسیر دیگران فراتر رفت و به روش خاص شیخ بهایی، تطور پیدا کرد:

شیخ بهایی بررسی قرآن و تعلیق بر کتب مفسرین ما قبل خود را از سن بیست سالگی آغاز کرد و بر «تفسیر بیضاوی» و مباحث «کشاف زمخشری» و «مجمع البیان طبرسی»، تعلیقاتی دارد. چنان که خود در مقدمه کتابش

۲۶. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب نگارنده با عنوان بهاء الدین العاملی، صفحات ۵۲۵ به بعد مراجعه نمایید.

«عروة الوثقی» به این موضوع اشاره کرده است. کسانی در تفسیر قرآن معتقدند که، «جایز نیست که انسان، در تفسیر قرآن از اخبار و احادیث فراتر رود و به این حدیث منسوب به پیامبر استناد می‌کنند «من فسر القرآن برأیه فلیتبعوا مقعده فی النار» که بدین معناست که هر کس قرآن را بنا به رأی و نظر شخصی خود تفسیر کند جایگاهش در آتش جهنم است. شیخ بهایی استناد آنان به این حدیث را با سخن خود رد می‌کند و می‌گوید:

«جواب به این مسئله وجوه مختلفی دارد:

اول: این سخن معارض با قول پیامبر ﷺ است که فرمود: «قرآن ظاهری دارد و باطنی» و همچنین سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود: «مگر این که خداوند به بنده‌ای فهمی از قرآن بدهد» و اگر این فهم جز ترجمه منقول نباشد، پس فایده این فهم چیست؟

دوم: اگر تنها تفسیر منقول معتبر بود. باید شرط می‌شد که فقط از جانب پیامبر ﷺ باشد و این تنها در تفسیر برخی از آیات قرآن دیده می‌شود. از طرفی آن چه که امثال ابن عباس، ابن مسعود و... در تفسیر قرآن می‌گویند، باید پذیرفته نشود و بگوییم تفسیر به رأی است!!

سوم: صحابه و مفسرین در تفسیر برخی آیات قرآن اختلاف نظر دارند و محال است که پیامبر ﷺ سخنان مختلفی در موضوع واحد داشته باشند. پس چگونه ممکن است که تفسیر محدود در تفسیر مسموع باشد؟! چهارم: آیه قرآن که می‌فرماید: «لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ





مِنْهُمْ» [نساء/۸۳]. این آیه استنباط را برای علماء اثبات کرده است و معلوم است که این استنباط فراتر از تفسیر مسموع است.

بنابراین نهی از تفسیر به رأی باید به یکی از این دو معنی حمل شود:

۱. این که انسان، در خصوص چیزی رأی و نظری باشد و نسبت به آن میلی داشته باشد و قرآن را براساس تمایل و جهت گیری خودش تأویل کند؛ و اگر این میل و انگیزه شخصی او نبود، تفسیر قرآن برای او خطری نداشت. حال چه این تفسیر مقصد صحیحی داشته باشد یا نداشته باشد.

۲. این که در تفسیر قرآن تسریع نموده و شتابزده عمل کند و قرآن را بنا به ظاهر عربی اش تفسیر کند. بدون اینکه اخبار و احادیثی را که مربوط به غرایب قرآن، الفاظ مبهم، اختصار، حذف، اضمار، تقدیم، تأخیر و مجاز است، استظهار کند.

از همه این‌ها در می‌یابیم که شیخ بهایی با تفسیر موافق است اما با شرایطی واضح.

از نظر شیخ بهایی^{۲۷} هیچ انسانی بدون این که ابزارهای اساسی تفسیر در نزدش باشد، نمی‌تواند متصدی تفسیر کلام الله باشد و از جمله این ابزارها علم معانی و علم بیان است. چرا که بدون تبحر در آن نمی‌توان به جواهر اسرار قرآن دست یافت.

در تفسیر «عروة الوثقی» فرهنگ گسترده و قدرت و تبحر

۲۷. رک: العروة الوثقی، چاپ شده به همراه الحبل المتین و مشرق الشمسین و رسالة الکثر در یک مجلد، ص ۳۸۶ الی ۴۱۰؛ و بهاء الدیت العاملی، دلال عباس، ص ۵۴۳

شیخ در ترجیح و استنباط و مقایسه بین آراء علمای معانی و نظرات علمای لغت و مهارت او در تحقیق روایات، آشکار می‌گردد. این امر از مهمترین ویژگی‌های روش او در تحقیق است.

وی در اثناء تفسیر اگر در حدیثی خلل معنوی یا لفظی بیاید، از رد آن حدیث که ممکن است برخی صاحب نظران، نظر خود را به وسیله آن تأکید کرده باشند، کوتاهی نمی‌کند. مثلاً در نقد خود نسبت به روایتی که از ابن عباس نقل شده می‌گوید: «... با توجه به این که در متن آن خللی وجود دارد، صدور آن از مثل ابن عباس بعید است.»^{۲۸}

اما در مسائل اعتقادی، مهمترین چیزی که شیخ بهایی را در مباحثات و مناقشات علمی، متمایز می‌کند. عرضه اجمالی آراء مختلف و ارائه موضع خودش است. به عبارتی، شیخ آراء مختلف را درباره یک مسئله به صورت اجمالی مطرح می‌کند و در نهایت موضع خود را اظهار می‌کند بدون اینکه رأی و نظر دیگری را - چه گذشتگان و چه آیندگان - مورد جرح و هجمه قرار دهد. در حالی که در هم عصران او می‌بینیم که نظر مخالفین خود را با شیوه‌هایی همچون به چالش کشیدن و مورد جرح و حمله قرار دادن، رد می‌کردند.

شیخ بهایی این موضوع را در «الرسالة الحریریة»^{۲۹} و «رسالة ذبیحة اهل الكتاب» بیان کرده است. این دو کتاب را می‌توان در زمره کتب فقه تطبیقی به شمار آورد. زیرا در آن‌ها، اقوال مذاهب خمس و دلایل آنان را ذکر

۲۸. همان، ص ۳۹۱

۲۹. رساله حریریة در کتاب کلمات المحققین به طبع رسیده است. ۴۴۳ و ۴۴۴



کرده است. و علی رغم این که از رأی امامیه دفاع کرده، آراء مذاهب دیگر را سبک نشمرده بلکه آراء مختلف را با اسلوبی استوار آورده و بین آنها مقایسه کرده است.

شیخ بهایی و علم اصول:

طبیعی است که شیخ بهایی از لحاظ فرهنگی، شخصیتی چندجانبه است و یکی از ابعاد علمی او در علم اصول، نشان داده شده است. علم اصول فقه، علمی است استوار که به وسیله آن احکام در فقه اسلامی استنباط می‌شود. در این زمینه، شیخ بهایی کتاب «زبدة الأصول» را نگاشته که نمونه بارز مباحث فقهی- عقلی او است. در این کتاب به وضوح تأثیر تفکر ریاضی و شناخت او نسبت به ظرافت‌های زبانی دیده می‌شود. این اثر اسلوبی واضح، هماهنگ و منسجم دارد. احترام به مخاطب و رفق و مدارا با او در مسائل پیچیده فقهی در آن متجلی است. شیخ بهایی کوشیده است فهم این مسائل پیچیده را تا حد امکان برای مخاطب تسهیل کند و این مهم را با تبویب کتاب و تقسیم مطالب آن به بخش و فصل انجام داده است. به این ترتیب با اسلوبی منسجم و هماهنگ از فصلی به فصل دیگر و از عام به خاص و از مسائل کلی به مسائل فرعی، منتقل می‌شود.^{۳۰} از جمله نوشته‌های شیخ بهایی «الرسالة الاعتقادية»^{۳۱} است. این اثر با وجود مختصر بودنش خلاصه‌ای از راه و



۳۰. رک: بهاء الدین عاملی، ص ۵۶۴ و بعد از آن

۳۱. تعدادی نسخه خطی از این رساله در کتابخانه‌های ایران و نجف موجود است. بخش‌های مهم این اثر را در کتاب بهاء الدین عاملی، ص ۵۷۲ و پس از آن درج نموده ایم.

روشی است که شیخ بهایی در حیات خود، در آن سیر می‌کرده است. این شیوه که او را از تعصب مذهبی حاکم بر آن دوران، دور کرده است؛ در نوع خود عملی بی نظیر در آن عصر محسوب می‌شود. زیرا از کتب مذهبی- اعتقادی دیگر در بین شیعه و سنی، به کلی متفاوت است. خواننده خود را به صورت اجمالی با عقاید شیعه امامی آشنا می‌سازد. و مشترکات و تفاوت‌های آن را با سایر مذاهب اسلامی، بیان می‌کند. این اثر از لحن خصمانه و تشنج‌زا که علامت نوشته‌های آن دوران از هر دو دسته شیعه و سنی است^{۳۲}، به دور مانده است. از فقه تا عرفان در زندگی شیخ بهایی و اندیشه‌های او:

از شیخ بهائی به عنوان یک فقیه سخن گفتیم. در اینجا ضروری است که به دو بعد فلسفی و عرفانی او نیز اشاره کنیم زیرا این دو بعد با رویکرد فقهی- اجتهادی ارتباط نزدیکی دارند. شیخ بهایی نیز به مباحثی مثل خالق، وحدانیت و صفات او، بعث و نشور، هستی و انسان، قضا و قدر، جوهر و عرض و... پرداخته است. و این قضایا را که فلاسفه مسلمان قبل از او بدان ورود پیدا کرده بودند با ادله منطقی، عقلی و وجدانی بررسی کرده است.

از آنجایی که سخن گفتن درباره شیخ بهایی به عنوان یک فیلسوف و عارف، بحث مفصلی را می‌طلبد آن را به زمان دیگری موکول می‌کنیم و در اینجا تنها به رابطه بین عرفان و فقه در زندگی علمی شیخ بهایی و آراء نظری او اشاره کنیم:

۳۲. برای مطالعه بیشتر در زمینه نزاع‌های سیاسی و تاثیر آن در نزاع‌های مذهبی آن دوره، می‌توان به فصل نخست (تاریخچه) کتاب بهاء الدین عاملی نگارنده و همچنین کتاب زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۱۶ و فرهنگ فارسی، ج ۶، ص ۱۹۳۳ در بخش معرفی «میرزا مخدوم شریفی» مراجعه نمود.





وی علی رغم این که ده‌ها کتاب تألیف کرد و در طول حیات خود به تعلیم اشتغال داشت و از این جهت بسیار فعال و پرکار بود، با این حال به زهد و سکوت و دوری از وابستگی به غیر خدا تمایل بیشتری داشت. این زهد در حیات دنیوی، موجب تشویق نفس آدمی برای رهایی از اسارت‌های مادی گری می‌شود.

اشعار عرفانی شیخ بهایی به زبان فارسی، حکایات او درباره متصوفه و بحث از احوال آنان در کتاب «کشکول» و همچنین مثنوی‌ها و داستان منشور او «موش و گربه»، نفَس عرفانی وی را آشکار می‌سازد. شیخ بهایی، مخاطبان خود را از تعلقات دنیوی و وابستگی‌های آن، بر حذر می‌داشت و به آخرت ترغیب می‌نمود. وی در بیانات خود انسان را نصیحت می‌کند به این که دنیا را صرفاً برای بهره برداری از لذت‌های آن طلب نکند، بلکه دنیا را برای عمل صالح که امید می‌رود انسان را نجات بخشد، طلب کند.^{۳۳}

شیخ بهایی، در عرفان از اساس نظری آن از این جهت که حرکتی نفسانی یا روحانی است، دور نشده است. وی از فکر رسیدن به معرفت از طریق «کشف» یا «اشراق» یا «حدس» آغاز می‌کند و وسیله علمی برای این امر را «مجاهده با نفس» و «سرکوب شهوات» می‌داند. عارف در نظر شیخ بهایی کسی است که به وسیله مجاهدت و از طریق تصفیه باطن به منبع حقیقت برسد.

«شیخ انسانی است کامل در شریعت، طریقت و حقیقت که در این علوم به حد کتمان رسیده است زیرا از آفات

نفوس و امراض و دردهای آن مطلع است؛ نسبت به دواهای آن آگاه و برشفای آن تواناست. اما عوام کسانی هستند که علم آنان به شریعت محدود شده و علمای آنان را علمای رسوم و ظواهر می‌نامند.»
وی می‌گوید:

«علمای رسوم و عوام، اسرار حقیقت را آن طور که شایسته است نمی‌فهمند پس یا به آنان آسیب می‌رساند و یا آنان را هلاک می‌سازد»^{۳۴}

شیخ بهایی به جمع بین طریقت و شریعت فراخوانده است؛ آن هم در زمانی که افراطی‌گری و غلو در بین فقها و متصوفه قشری مآب روزبه روز رشد می‌کرد. و هر گروهی، گروه دیگر را از مسیر، منحرف می‌دانست.^{۳۵}

موضع شیخ بهایی، در برابر این فقها و متصوفه به طور اجمالی در آغاز مثنوی «نان و پنیر» آمده است که فصلی از آن درباره نكوهش از منتقدان حکمت و منکران لطایف و اسرار حکمت آمیز و در بیان حال کسانی است که تفقه پیدا کرده‌اند اما از عرفان بهره‌ای ندارند، پس آنها به فسق گراییده‌اند و کسانی که متصوفند اما تفقه در دین ندارند، پس آنها زندیق شده‌اند. اما هر کس که بتواند فقه و عرفان را در خود جمع کند، به حقیقت رسیده است.^{۳۶}

تصوف و عرفان در شعر شیخ بهایی:

شیخ بهایی در تعاملش با دین، در ظواهر آن محدود

۳۴. همان، ج ۳، ص ۹۷

۳۵. همان، و چاپ دارالکتاب، ص ۷۱۹

۳۶. مقدمه نان و پنیر، کلیات شیخ بهائی، ص ۱۴۴



نماند. وی از نهج البلاغة امام علی علیه السلام و از صحیفه سجادیه امام زین العابدین علیه السلام سیراب شد. «مناجات محبین» امام سجاد علیه السلام از اولین متونی است که برای شاگردان خود تعلیم می داد. این مناجات از اولین متون عرفانی در میراث اسلامی است. همچنین از میراث عرفانی فارسی که در طول قرون امتداد یافته است، بهره گرفت به همین خاطر می بینیم که عرفان شیخ بهایی در اشعار فارسی او، بیشتر از اشعار عربی اش متجلی شده است. اشعار عربی او بیشتر جنبه مذهبی دارد؛ دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله یا اهل بیت در خواب را به تصویر می کشد به نحوی که از لطف آن حضرات بهره مند می شود و از جام محبت آنان، شرابی طهور می نوشد:

و ليلة کان بها طالعی
فی ذروة السعد وأوج الکمال

قصر طیب الوصل من عمرها
فلم تکن الا کحلّ العقل

... سُقِيتُ فی ظلماتِها خمرًا
صافیةً صرفاً طهوراً حلال

وابتهج القلبُ بأهل الحمی
وقرّت العینُ بهذا الجمال

و در باب «مناجات و شوق و اشتیاق به همنشینی با



اصحاب حال و أرباب کمال»
می‌سراید:

عشاق جمالک احترقوا
فی بحر صفاتک قد غرقوا

فی باب نوالک قد وقفوا
وبغیر جمالک ما عرفوا

نیران الفرقة تحرقهم
أمواج الأدمع تغرقهم

من غیر زلالک ما شربوا
وبغیر جمالک ما طربوا

صدمات جمالک تفنیهم
نفحات وصالک تحییهم

کم قد احيوا، کم قد ماتوا
عنهم فی العشق رواياتُ

طوبی لفقییر رافقهم
بشری لحزین وافقهم^{۳۷}



تصویری که ارائه می‌دهد واضح و مضمون عرفانی آن نیز روشن است. عاشقان، همان اصحاب حال و ارباب کمال هستند که به محبت ذات والا سوخته‌اند و در دریای صفات خدای عزوجل غرق شده‌اند. بر در او ایستاده و منتظر عطای او هستند، انسان‌هایی حیران که در راه طلب فضل و بخشش الهی، سرازیر نمی‌شناختند. یاد وصال جانان همواره آنان را می‌سوزاند و این وصل با معرفت و شناخت نسبت به معشوق و جمال روحانی او حاصل می‌شود.

حق این است که گفته شود، زیباترین اشعار شیخ بهایی، قصائد خمیه اوست که آن‌ها را درباره عشق الهی به طریق متصوفه، سروده است. در واقع اشعار ملمعی هستند که بخشی از آن فارسی و بخش دیگر عربی است. در این اشعار از ادبیات نمادین و سمبلیک و داستان استفاده کرده از سبک شعرای ایران پیروی کرده است چرا که آنان نیز در اشعار خود از نماد و سنبل و قصه استفاده می‌کنند و حقایق عرفانی را در قالبی نمادین و داستان گونه مطرح می‌سازند.

بنابراین منظور وی از جام، ندیم، مُدام، دف، مطرب، ساقی و... اسراری است که جز با ایماء و اشاره آن‌ها را بیان نمی‌کنند.

[قصد ایشان نهفته اسراری است]

که به ایما کنند گاه اظهارا]

شراب در نظر او، طهارتی است که پلیدی‌ها را پاک می‌کند. این شراب، شعله مقدس ایمان است که از آن به فنای در ذات باری تعالی یاد می‌شود. اصطلاحاتی که در



زبان عرفا به کار رفته، نمادهایی هستند که مجموعه‌ای از معانی عرفانی را بیان می‌کنند.
در مثنوی «نان و حلو» در بیان وقایع سفر به حجاز با عنوان «اشتیاق برای رها شدن از پلیدی‌های دار دنیای فانی و شوق به غوطه ور شدن در دریای شراب طهور»^{۳۸} چنین می‌سراید:

یا ندیمی ضاع عمری وانقضی
قم لإدراک زمان قد مضی

واغسل الأذناس عنی بالمُدام
واملاً الأقداحَ منها یا غلام

أعطنی کاساً من الخمر الطهور
انها مفتاح أبواب السرور

خَلَّصَ الأرواحَ من قید الهموم
أطلق الأشباحَ من أسرار الغموم...

و با عنوان «فی نعمات الجنان من جذبات الرحمن»^{۳۹} می‌گوید:

اشف قلبی أیها الساقی الرحیم
بالتی یحیا بها العظم الرمیم

واسقنی کاساً فقد لاح الصباح
والثریا غربت والدیكُ صاح

۳۸. دیوان شیخ بهایی، نفیسی، ص ۱۳۴

۳۹. همان، ص ۱۳۵



زَوْج الصَّهْبَاءِ بِالمَاءِ الزَّلَالِ
وَاجْعَلْنِ عَقْلِي لَهَا مَهْرًا حَلَالِ

هَاتِهَا مِنْ غَيْرِ مَهْلٍ ، يَا نَدِيمِ
خَمْرَةً يَحْيَا بِهَا الْعَظَمُ الرَّمِيمِ

بَنْتَ كَرَمٍ تَجْعَلُنِ الشَّيْخَ شَابِ
مَنْ يَذُقُ مِنْهَا عَنِ الْكُونِينِ غَابِ

خَمْرَةً مِنْ نَارِ مُوسَى نُورِهَا
دَنْهَا قَلْبِي وَصَدْرِي طَوْرُهَا

این شراب روحانی، نورش از نار موسی امتداد می یابد که در کوه طور قبسی از آن وجود دارد و بنابراین یادآور وحی الهی است: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»^{۴۰}. این امر از اصطلاحات آتش موسی، طور و وادی مقدس در اشعار وی به دست می آید.

از خصائص شعری شیخ در اغلب قصایدش، پی می بریم که شراب مدّ نظر شیخ، شراب ایمان مطلق و حقیقت مطلق است. هرچند که برای افاده این معنی، از الفاظ و تعابیر رایج درباره شراب عادی استفاده کرده است:

قَمْ وَلَا تَمْهَلْ فَمَا فِي الْعَمْرِ مَهْلٍ
لَا تَصْعَبْ شَرِبَهَا فَالْأَمْرُ سَهْلٌ

قُلْ لَشَيْخٍ قَلْبُهُ مِنْهَا نَفُورُ
لَا تَخَفْ، فَاللَّهُ تَوَّابٌ غَفُورُ



او رمز و اشاره را عامدانه به کار می‌گیرد تا بهره و فیض باطنی خود را بیان کند. بدین منظور اصطلاحات خاصی را ابداع می‌کند که جز عارفان، کسی آن‌ها را درک نمی‌کند. شعر او هم‌طراز شعر بزرگان تصوف و عرفان است. در فضای روحانی صعود می‌کند و عالم معقولات را با همه سنگینی و دشواری اش به فراموشی می‌سپارد. شراب را با غنا در می‌آمیزد و از خنیاگر و ادوات موسیقی و معشوقش یاد می‌کند:

يا مَغْنَى اِنَّ عِنْدِي كُلَّ غَمٍّ
قَمِّ وَأَلْقِ النَّائِ فِيهَا بِالْغَمِّ

غَنِّ لِي دُورًا، فَقَدْ دَارَ الْقَدَحُ
وَالصَّبَا قَدْ فَاحَ وَالْقُمْرَى صَدَحَ

وَإِذْ كَرَنَ عِنْدِي أَحَادِيثَ الْحَبِيبِ
إِنَّ عِيشِي مِنْ سِوَاهَا لَا يَطِيبُ

وَإِذَا ذَرَنَ ذِكْرِي أَحَادِيثَ الْفِرَاقِ
أَنَّ ذِكْرَ الْبَعْدِ مِمَّا لَا يُطَاقُ

رَوَّحَنَ رُوحِي بِأَشْعَارِ الْعَرَبِ
كَيْ يَتِمَّ الْحُظُّ فِينَا وَالطَّرَبُ

وَافْتَتَحَ مِنْهَا بِنَظْمٍ مُسْتَطَابٍ
قَلْبُهُ فِي بَعْضِ أَيَّامِ الشَّبَابِ



قد صرفنا العمر في قيل وقال
يا نديمي قم فقد ضاق المجال

ثمَّ اطربني بأشعار العجم
واطردن همّا على قلبي هجم

وابتدى منها ببیت المثنوی
للحكيم المولوی^{۴۱} المعنوی

«بشنوا زنی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند»

قم وخاطبني بكلّ الألسنة
علّ قلبي ينتبه من ذی السنة

انّه في غفلة عن حاله
خائض في قبيله مع قاله

آدمی، زمانی که به امور زندگی دنیوی مشغول می‌شود،
از حق غافل می‌گردد و در جدال عقیم و پوچی که سایر
مردم در آن هستند، وارد می‌شود. هرآنچه در این دنیا است
قیود و تعلقاتی است که انسان را به سوی حضيض سوق
می‌دهد و برای او فرصتی باقی نمی‌گذارد تا در فضای
گسترده معنویت پرواز کند بلکه در دنیا بت‌هایی است
که قلب ضعیف آدمی به آن تعلق پیدا می‌کند:

۴۱. مولوی همان جلال الدین رومی است که از عرفایی است که بیش از همه شعر
عرفانی سروده است.



كَلَّ أَنْ فَهُوَ فِي قَيْدٍ جَدِيدٍ
قَائِلًا مِنْ جَهْلِهِ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ

تَأْتِي فِي الْغَى قَدْ ضَلَّ الطَّرِيقَ
قَطُّ مِنْ سَكْرِ الْهُوَى لَا يَسْتَفِيقُ

عَاكِفٌ دَهْرًا عَلَى أَصْنَامِهِ
تَنْفَرُ الْكُفَّارُ مِنْ إِسْلَامِهِ

كَمْ أُنَادَى، وَهُوَ لَا يَصْغِي التَّنَادَ:
وَإِذَا فُؤَادِي، وَإِذَا فُؤَادِي، وَإِذَا فُؤَادِي

يَا بَهَائِي اتَّخِذْ قَلْبًا سِوَاهُ
فَهُوَ مَا مَعْبُودُهُ إِلَّا هَوَاهُ^{۴۲}

ندیم را به عدم تزییع عمر در قیل و قال و نزاع و جدال فرا می خواند و او را به ساقی گری و نوشاندن شراب گوارای خود که به بهترین راه هدایت می کند، برمی انگیزد. شرابی که در انسان شوق و اشتیاق به حق به وجود می آورد و ذهن آدمی را از علوم دنیوی، که در آن علم الرسوم می نامد، پاک می کند و تنها چیزی که در ذهن آدمی بر جای می گذارد، عاملی است که او را به سعادت اخروی نائل می سازد.

قد صرفنا العمر في قيل وقال

یا ندیمی قم فقد ضاق المجال

۴۲. دیوان شیخ بهائی، نفیسی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵



واسقنی تلک المدام السلسبیل

انها تهدي الى خير السبيل

واخلع النعلين يا هذا النديم

انها ناراً ضاءت للكليم

هاتها صهباء من خمر الجنان

دع كؤوساً واسقنيها بالدنان

ضاق وقت العمر عن آلائها

هاتها من غير عصر هاتها

قم ازل عني بها رسم الهموم

إن عمري ضاع في علم الرسوم

سپس در اشعار فارسی خود تصریح می‌کند که علم رسمی، صرفاً قیل و قال است که ارزش ندارد. فکر انسان تنها باید نسبت به معشوق، مشغول باشد. آن گاه از زبان خنیاگر عربی که نوای او را در حجاز شنیده است، این زمزمه بر لبان او مترنم است:

أيها القوم الألى فى المدرسة

كل ما حصلتموه وسوسه

فكرکم ان كان فى غير الحبيب

ما لكم فى النشاة الاخرى نصيب

فاغسلوا، يا قوم، عن لوح الفؤاد

كل علم ليس يُنجى فى المعاد^{۴۳}

و در قصیده کردی که مادرش را کشت، می‌گوید:



أيها الساقى أدر كأس المدام

واجعلن في دورها عيشي مدام

خلص الأرواح من قيد الهموم

أطلق الأشباح من أسر الغموم

فالبهائي الحزين الممتحن

من دواعي النفس في أسر المحن^{٤٤}

و در قصیده‌ای که اسرار و رموز عارفانه را در بر دارد، شراب روحانی (نماد معرفت)، همسایگان حمی (نماد همسایگان دارالخلود)، ساقی (مرشد و راهنمای به حق و حقیقت)، دیر (مکان مصرف شراب) مدرسه (مکان پند و اندرز) و علم رسمی (علوم ظاهری که آن را علم حقیقی نمی‌داند و راه رسیدن به حقیقت نمی‌شناسد). را ذکر می‌نماید.

جاء البرید مبشرا

من بعد ما طال المدى:

بالله خبرنی بما

قد قال جیران الحمی

یا أيها الساقی أدر

كأس المدام فإنّها

مفتاح أبواب النّهی

مشكاة أنوار الهدی



قد ذاب قلبي يا بني
شوقاً إلى أهل الحمى

هذا الربيع إذا أتى
يا شيخ قل حتى متى؟

قم يا غلام وقل لنا
الدير أين طريقه

فالقلب ضيّع رشده
و من المدارس ما اهتدى

قل للبهائي الممتحن
داو الفؤاد من المحن

بمُدّامة أنوارها
تجلو عن القلب الصدا^{٤٥}

در داستان کردی که به خاطر اشتها به فساد، مادرش
را می‌کشد و در آن، مادر نماد نفس اماره است و کرد
شجاع، انسانی است که می‌تواند از نیروهای نفس اماره
خلاص شود:

ایها المأسور فی قید الذنوب

ایها المحروم من سر الغیوب



انت في اسر الكلاب العاوية

من قوى النفس الكفور الحانية

كل صبح مع مساء لا تزال

مع دواعى النفس في قيل وقال

كل داع حية ذات انتقام

قل: مع الحيات ما هذا المقام؟!

ان تكن من لسع ذى تبغى الخلاص

او ترم من عض هاتيك المناص

فاقتل النفس الكفور الجانية

قتل كردى لام زانية^{٤٦}

و بهایی انسانی است که می خواهد به وسیله شراب
روحانی، از خواسته های نفسانی رهایی پیدا کند همان
طوری که ارواح از قید هموم و غموم مادی رها می شوند:

أيها الساقی أدر كأس المُدام

واجعلن في دورها عيشی مُدام

خَلِّصَ الأرواحَ من قيد الهموم

أطلق الأَشباحَ من أسر الغيوم

فالبهائي الحزين الممتحن

من دواعى النفس في أسر المَحَن^{٤٧}

شاعر عارف با حقیقت این حدیث قدسی زندگی می کند:
« إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ كَانَ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحَبَّ أَنْ يُعْرَفَ... »: خداوند
سبحان، گنجی مخفی بود که دوست داشت تا شناخته

٤٦. کشکول اعلمی، ج ١، ص ١٧٢

٤٧. همان، ص ٢٢٧





شود پس خلائق را آفرید و آنان را برای عبادت خود فراخواند. آنان نیز از نعمت اجابت و معرفت الهی بهره مند شدند. سپس آدمی او را معصیت کرد و از این رو، هبوط او از دار خلود به دار فناء رخ داد؛ بنابراین به حیات اول خود مشتاق و به درگاه خدای خود متضرع گردید، شوق و مجاهده او برای بازگشت به موطن عشق و معرفت بود و این مجاهده اشکال مختلفی به خود گرفت.

به این ترتیب، روح انسانی لطیف و ربانی است که خالق روح، آن را در جسمی خاکی به امانت سپرده است. این روح در عالم قدسی بود که در آن خالق برای خلق خود تجلی کرد و الوهیت خود را برای آنان اعلام نمود و این ندای الهی اولین ندایی است که ارواح در آن عالم از خالق خود شنیده‌اند. این روح که خداوند در عالم قدس نعمت معرفت خود را بدان ارزانی داشت، بعد از هبوط از عالم افلاک به عالم خاک در جزع و تضرع دائمی به سر می‌برد و نسبت به آنچه از پروردگار خود دیده و شنیده در اشتیاقی وصف ناپذیر قرار دارد، نعمت لقای اول خود با خالقش را یادآور می‌شود و در اشتیاق آن می‌سوزد و می‌سازد.

بنابراین منازلی که شاعر برای آن می‌گیرد، نماد سرای جاودانه است که در فراق آن به سر می‌برد و همواره به یاد «عهد قدیم» می‌نالد:

أَيُّهَا اللّٰهِي عَنْ الْعَهْدِ الْقَدِيمِ

أَيُّهَا السَّاهِي عَنْ النِّهَجِ الْقَوِيمِ

استمع ماذا يقول العنديل

حيث يروى من أحاديث الحبيب^{۴۸}

منظور از عهد قدیم، عهدی است که ارواح در عالم اول و قبل از هبوط دیده‌اند. عهدی که با محبوب خود (خدای عزوجل) به سربرده‌اند ولی اکنون آن زمان به فراموشی سپرده شده است. اما شنیدن نغمه بلبل، از آن جهت که یکی از مظاهر تجلی محبوب است، روح را به یاد عهد قدیمش می‌اندازد و بنابراین این پرونده، روایت گر عهد قدیم (عالم قدس) است:

یا برید الحمی اخبرنی بما

قاله فی حقنا أهل الحمی

هل رضوا عنا ومالوا للوفا

ام علی الهجر استمروا والجفا

به دنبال این اشعار، ابیاتی فارسی می‌آورد که معنای آن این است که بلبل پیام آور بخت مبارک است زیرا روح را از قیودش رهایی می‌بخشد:

مرحبا ای پیک فرخ فال ما

مرحبا ای مایه اقبال ما

مرحبا ای عندلیب خوش نوا

فارغم کردی ز قید ما سوی



شنیدن نغمه‌ای که غم و اضطراب سالک را برمی‌انگیزد،
نغمه اوّل یعنی (الستُ برّکم) را برای او تداعی می‌کند و
خالق آدمی و جایگاه اولیه او را یادآور می‌شود:

ای نواهای تو نار مؤصده

زد به هر بندم هزار آتشکده

مرحبا ای هُدهُد شهر صبا

مرحبا ای پیک جانان مرحبا

پرنده آواز خوان، پیام آور عالم ارواح است به همین
خاطر آن را هدهد شهر صبا می‌نامند. او حامل اخبار
مهم و هدایتگر حیرت زدگان است و صادقانه از آن چه
دیده و شنیده، خبر می‌دهد:

مرحبا، ای طوطی شکرشکن!

قل فقد اذهبت عن قلبي الحزن

بازگو از نجد و از یاران نجد

تا در و دیوار را آری به وجد

بازگواز «زمزم» و «خیف» و «منا»

و ارهان دل از غم و جان از عنا

بازگو از مسکن و مأوای ما

بازگو از یار بی‌پروای ما

این پرنده چه چیزی را می‌خواهد به سمع افراد برساند؟
یاران نجد که اند؟

نجد و زمزم و خیف و منا؛ در نظر متصوفه این اماکن چه
معنایی دارند؟



آیا همان سرزمین‌های مقدسی نیست که خداوند عزّو
جلّ، انبیاء و رسل خود را در آن‌ها مورد خطاب قرار داده
است؟ یاربِی پروا که میثاق شکنی کرده کیست؟ آیا
کنایه از انقطاع بین خالق و ارواح و هبوط آدمی از افلاک
به خاک نیست؟

از زبان آن نگارِ تند خو

از پی تسکینِ دل، حرفی بگو

یادِ ایّامی که با ما داشتی

گاه خشم از ناز و گاهی آشتی

ای خوش آن دوران که گاهی از کرم

در ره مهر و وفا می‌زد قدم^{۴۹}

عاشق در شوق دائمی نسبت به خالق خود به سر
می‌برد و پیوسته در ذکر است. و همواره در خشیت از
این که مبادا رؤیای او صادق نباشد و تحقق پیدا نکند.
همیشه در صدد برگشتن به خواب خوش خود می‌باشد
تا از شهوات بیداری نجات یابد و در خواب، محبوب خود
را ببیند^{۵۰}؛

شب که بودم با هزاران کوه درد

سربه زانوی غمش، بنشسته فرد

از درم ناگه درآمد، بی حجاب

لب گزان، از رخ برافکنده نقاب

کاکل مشکین به دوش انداخته

وز نگاهی، کارِ عالم ساخته

۴۹. دیوان شیخ بهایی، ص ۱۱۹

۵۰. قصیده دوم از مثنوی نان و حلوا



گفتمش: کی بینمت ای خوش خرام؟
گفت: نصف الیل لکن فی المنام

کاکل مشکین نماد شب است یعنی زمانی که محبوب
را در خواب می بیند و شوق و وجد او افزون می گردد،
نگاه محبوب به عالم نیز، لطف خداوند به بندگان است
زیرا عالم با نظر عنایت او به وجود آمده و از هستی او
سرچشمه گرفته است.

اما چگونه می توان به وصال معشوق رسید؟
به وسیله تقوایی که بین ظاهر و باطن آدمی توازن ایجاد
کند:

ظاهرت گرهست با باطن یکی
می توان ره یافت برحق اندکی

به وسیله قناعت و زهد نسبت به دنیا و تعلقات و مناصب
دنیوی که بی قرار و ناپایدارند:

نان و حلوا چیست؟ ای فرزانه مرد
منصب دنیاست، گرد آن مگرد

اما زهد چیست؟ خالی ساختن قلب از وابستگی به غیرتا
تعلق به دنیا آدمی را از حرکت باز ندارد؛ و این زهد منجر
به خوف و خشیت آدمی می شود:

زهد چبود؟ از همه پرداختن
جمله را در دور اوّل باختن



این هوس‌ها از سرت بیرون کند
خوف و خشیت، در دلت افزون کند
«خشية الله» را نشان علم دان!
«انما یحشی»، تو در قرآن بخوان!

خشیت و عشق الهی نیز منجر به توبه می‌شوند.
به وسیله توبه انسانی که در مسیر الهی است خطایا و
معاصی خود را محو می‌کند و به عطایای الهی نائل
می‌شود:

از توبه بشوی گناه و خطا
وز توبه بجوی نوال و عطا
گرتو، برسی به نعیم مقیم
وز توبه رهی ز عذاب الیم
گرچه گنه توز عدّ بیش است
عفو و کرمش از حدّ بیش است
پس از توبه نوبت به محاسبه نفس می‌رسد که جز با
عزلت و خلوت حاصل نمی‌شود:
هر که را توفیق حق آمد دلیل
عزلتی بگزید و رست از قال و قیل

محاسبه نفس و پرورش آن نیز تنها با انجام فرائض الهی
و عبادت او حاصل می‌شود. البته عبادت خداوند از آن
جهت که شایسته عبادت است نه به طمع رسیدن به
بهشت و نه از ترس گرفتار شدن در جهنم، شیخ عبادت



و تقدیسی را که از سر تقلید باشد نکوهش می‌کند و آن را
اسلام ظاهری می‌داند:

گرچه تقدیسِ خداوندِ صمد
از ره تقلید هم ممکن بود
زان جهت گوئیم جمعی از عوام
یافته در سلک اسلام انتظام
لیک این اسلام حُکم ظاهراست
تا برون آید ز گبر و بت پرست^{۵۱}

اما عاشقان واقعی:

عشاق به غیر دوست عاری دارند
از حسرت آرزوی او بیزارند
وانان که کنند اطاعت از بهر بهشت
عشاق نیند، بهر خود در کارند^{۵۲}

عبادت حقیقی آن است که نتیجه آن، غلبه بر نفس و
تربیت و تعالی روح باشد^{۵۳}. روی آوردن به عبادت نفس را
قوام می‌بخشد و آن را تهذیب می‌کند^{۵۴}.

سعادت در معرفت پیدا کردن به حق است. هنگامی که
روح در ظلمت‌های جسم محجوب می‌شود، سعادتِ روح
به شقاوت تبدیل می‌شود. و به سعادتِ اوّل نمی‌توان
رسید مگر با رها شدن از جسم که موقتاً روح در آن به

۵۱. نان و پنیر، ص ۸۰

۵۲. رباعیات، ص ۸۳ و غزلیات، ص ۷۵

۵۳. نان و حلوا، قصیده هشتم

۵۴. همان



ودیعہ گذاشته شده یا زندانی برای روح است:

تا به کی ای هدهد شهر صبا

در غریبی مانده باشی بسته پا

جهد کن این بند از پا باز کن

بر فراز لامکان پرواز کن^{۵۵}

بنابراین هدهد سبا در اینجا نماد روح است که از عالم افلاکی به این دنیای خاکی آمده است غربت و قیود و زنجیرها نیز همان جسم آدمی است و سعادت او در پرواز است:

تا کی ای عندلیب عالم قدس

مایل دام و عاشق قفسی^{۵۶}

عندلیب عالم قدس همان روح است که در قفس جسم زندانی شده و از عالم قدس دور مانده است. عالمی که در آن، خداوند خلق خود را گواه گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» [اعراف/۱۷۲].

تا چند به تربیت بدنی

قانع به خرف ز درّ عدنی

صد ملک ز بهر تو چشم به راه

ای یوسف مصر درآی ز چاه

تا والی مصر وجود شوی

سلطان سریر شهود شوی

۵۵. همان، قصیده دهم

۵۶. غزلیات، ص ۷۵



در روز الست بلی گفتی

امروز به بستر لا خفتی

تا کی ز معارف عقلی دور

به زخارف عالم حس مغرور

از موطن اصل نیاری یاد

پیوسته به لعب و لعب دلشاد^{۵۷}

در اینجا، یوسف نماد روح و چاه نماد جسم خاکی است.
روح از جسم خلاص نمی‌شود مگر اینکه روز اول معرفت را
به یاد آورد و برای بازگشت به آن بکوشد. بازگشت به وطن
اصلی و اولش، یعنی همان اقلیم نعیم:

أيها المأسور في قيد الذنوب

أيها المحروم من سر الغيوب

لا تقم في أسر لذات الجسد

إنها في جيد حبل من مسد

قم توجه شطرا اقليم النعيم

واذكر الأوطان والعهد القديم

گنج علم «ما ظهر مع ما بطن»

گفت: از ایمان بود حب الوطن

این وطن، مصر و عراق و شام نیست

این وطن، شهر نیست کان را نام نیست

زانکه از دنیا است، این اوطان تمام

مدح دنیا کی کند «خیر الأنام»

حب دنیا هست رأس هر خطا

از خطا کی می‌شود ایمان عطا



ای خوش آنکویابد از توفیق بهر
 کآورد رو سوی آن بی نام شهر
 تو در این اوطان، غریبی ای پسر!
 خوبه غربت کرده ای، خاکت به سر!
 آنقدر در شهر تن ماندی اسیر
 کان وطن، یکباره رفتت از ضمیر
 رو بتاب از جسم و، جان را شاد کن
 موطن اصلی خود را یاد کن
 زین جهان تا آن جهان بسیار نیست
 در میان، جزیک نفس در کار نیست
 تا به چندای شاهباز پرفتوح
 باز مانی دور، از اقلیم روح؟
 حیف باشد از تو، ای صاحب هنر!
 کاندرین ویرانه ریزی بال و پر
 تا به کی ای هدهد شهر سبا
 در غریبی مانده باشی، بسته پا؟
 جهد کن! این بند از پا باز کن
 بر فراز لامکان پرواز کن
 تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟
 یوسفی، یوسف، بیا از چه برون
 تا عزیز مصر ربانی شوی
 وارهی از جسم و روحانی شوی^{۵۸}

با مبارزه با خواسته ها و تمایلات درونی، روح رهایی
 می یابد و صوفی در طریق بازگشت به وطن اصلی خود

۵۸. همان، سه بیت نخست به عربی سروده شده است و ادامه قصیده به زبان



قرار می‌گیرد و به منبع علم حقیقی و عشق الهی نزدیک می‌شود. این همان هدفی است که عاشقان کمال و جمال برای رسیدن به آن مجاهده می‌کنند و منازل راه را یکی پس از دیگری می‌پیمایند تا به آن برسند.

علم حقیقی در نظر شیخ بهایی:

از علم رسوم چه می‌جویی؟

اندر طلبش، تا کی پویی؟

علمی بطلب که تورافانی

سازد ز علایق جسمانی

علمی بطلب که به دل نوراست

سینه ز تجلی آن، طوراست

علمی بطلب که جدالی نیست

حالی است تمام و مقالی نیست

علمی که دهد به توجان نو

علم عشق است، ز من بشنو

آن علم تورا کند آماده

از قید جهان کند آزاده

عشق است کلید خزاین جود

ساری در همه ذرات وجود

غافل، تونشسته به محنت و رنج

واندر بغل توکلید گنج

جز حلقه عشق مکن در گوش

از عشق بگو، در عشق بکوش



علم رسمی همه خسران است

در عشق آویز، که علم آن است

آن علم ز تفرقه برهاند

آن علم تورا ز تو بستاند^{۵۹}

و نیز می‌گوید:

چيست حكمت؟ طائر قدسی شدن

سیر کردن در وجود خویشتن

ظلمت تن طی نمودن، بعد از آن

خویش را بردن سوی انوار جان

پا نهادن در جهان دیگری

خوشتری، زیباتری، بالاتری

کشور جان و جهان تازه‌ای

کش جهان تن بود دروازه‌ای

خالص و صافی شوی از خاک پاک

نه ز آتش خوف و نه از آب پاک^{۶۰}

شراب روحانی و مدام سلسبیل که به بهترین سبیل

ره‌نمون می‌کند، نماد معرفت است. پریشانی خاطر را

می‌زداید و فکر را از علوم مجازی خلاصی می‌بخشد:

قد صرفت العمر فی قیل وقال

یا ندیمی قم فقد ضاق المجال

۵۹. قصیده پنجم، از مثنوی شیرو شکر

۶۰. قصیده نخست از مثنوی نان و پنیر



واسقنی تلک المدام السلسبیل

إنّھا تهدی إلى خیر السبیل

واخلع النعلین یا هذا الندیم

إنّھا ناراً ضاءت للکلم

هاتها صهباء من خمر الجنان

دع کؤوسا واسقنیها بالدنان

ضاق وقت العمر عن آلائها

هاتها من غیر عصرهاها

قم ازل عنی بها رسم الهموم

إنّ عمری ضاع فی علم الرسوم

قل لشیخ قلبه منها نفوز

لا تخف، الله تواب غفور^{۶۱}

آن گاه از علم حقیقی سؤال می‌کند و خود در پاسخ
می‌گوید:

علم نبود غیر علم عاشقی

ما بقی تبلیس ابلیس شقی^{۶۲}

شراب و غنا و معشوق، رموز سه گانه عرفان هستند که
در اشعار شیخ نیز منعکس شده‌اند. شیخ به عشق فرا
می‌خواند، هرکس معشوق ندارد، روح ندارد. و خود عشق
به تنهایی موجب تهذیب نفس می‌شود و انسان را به
فطرت اولیه اش برمی‌گرداند:

۶۱. قصیده ششم از نان و حلوا

۶۲. قصیده سوم از نان و حلوا



هر که نبود مبتلای ماهروی

نام او از لوح انسانی بشوی

سینه خالی ز مهر گلرخان

کهنه انبانی بود پراستخوان

کل من لم يعشق الوجه الحسن

قَرَبَ الجَلِّ إلیه و الرسن

یعنی: «آن کس را که نبود عشق یار

بهر او پالان و افساری بیار»^{۶۳}

اصطلاحات مربوط به تصوف و عرفان در اشعار شیخ بهایی:

تمامی شعرای عارف، در تعابیری نزدیک به هم از حنین و اشتیاق به اصل الهی یاد می‌کنند. شوقی که آدمی را به بهشت گمشده و نعمت‌های آن برمی‌گرداند و از نعمت لقای الهی و غرق شدن در دریای اسرار معنوی و رها شدن از بند جسم بهره‌مند می‌سازد. ذوق عارفانه امری است فطری و موهبتی است ربانی که مانند سایر علوم با اکتساب و بحث و درس، حاصل نمی‌شود.

شاعران عارف اصطلاحات و تعابیری مجازی دارند که برای درک آن باید در خواندن اشعار آنان ممارست وجود داشته باشد. و تنها کسی مقصود نهایی این اسرار را می‌فهمد که خود این حقایق را درک کرده باشد.

این تعبیرات مجازی و ادبیات نمادین مختص شاعران ایرانی نیست و حتی در شعر عرفای هندی و شعرای عرب از جمله ابن فارض و محی الدین ابن عربی نیز وجود دارد.



در شعر شیخ بهایی نیز چنین اصطلاحاتی آمده است از
قبیل شراب و معشوق که نماد واجب الوجود مطلق است
که با یک نظر به او دین و دنیای خود را باخته ایم با این
حال دل خوشیم:

دین و دل به یک دیدن، باختیم و خرسندیم
در قمار عشق ای دل، کی بود پشیمانی؟
ما ز دوست غیر از دوست، مقصدی نمی خواهیم
حور و جنت ای زاهد! بر تو باد ارزانی
زاهدی به میخانه، سرخ رو ز می دیدم
گفتمش: مبارک باد بر تو این مسلمانی^{۶۴}

و می گوید:

ای عقل خجل ز جهل و نادانی ما
درهم شده خلقی، ز پریشانی ما
بت در بغل و به سجده پیشانی ما
کافر زده خنده بر مسلمانی ما
و نیز:

دی پیرمغان، آتش صحبت افروخت
ایمان مرا دید و دلش بر من سوخت
از خرقة کفر، رقعه واری بگرفت
آورد و بر آستین ایمانم دوخت



آیا آن چه را که گفتیم نشان دهنده نوعی تناقض بین دو بعد شخصیتی شیخ نیست؟ زیرا از طرفی او را به عنوان یک فقیه تمام عیار شناختیم اما از طرفی او را عارفی یافتیم که از علم رسوم بیزار است. یا این که باید گفت که این امر، نشانگر تلاشی است برای ایجاد تعادل بین باطن و ظاهر و مجاهده‌ای است در راستای ارتقاء یافتن از حضيض خاک به عالم افلاک؟

و آیا انسان می‌تواند بین ظاهر و باطن خود آشتی برقرار کند و هر دو را در خود رشد دهد؟

بهترین پاسخ به این سؤال که این مقاله را با آن به پایان می‌رسانیم، سخن شیخ بهایی است که در مقدمه مثنوی «نان و پنیر» ذکر کرده است (که پیش از این بیان آن گذشت):

«من تفقه و لم يتصوف فقد تفسق و من تصوف و لم

یتفقه فقد تزندق و من جمع بینهما فقد تحقق»

«هر که به فقه روی آورد و عرفان پیشه نسازد فاسق

است، و هر که عرفان پیشه سازد و از فقه بهره نگیرد

مُلحد است و آن کس که میان این دو امر جمع نماید به

حقایق دست یافته است.»



منابع دسته اول

- أربعين شيخ بهایی، شرح خاتون آبادی، تصویر نسخه از دست نویس اسماعیل خوانساری، ۱۳۷۵ هـ، ۱۹۵۵ م
- جامع عباسی، موسسه انتشارات فراهانی، تهران، تصویر دست نویس میرزای شیرازی، ۱۳۱۹ هـ، ۱۹۰۱ م
- الحبل المتین به همراه رسائل شیخ بهایی، انتشارات بصیرتی، قم، بی تا
- زبدة الأصول، نسخه خطی از کتابخانه آل ابراهیم، الدویر، جنوب لبنان
- کشکول شیخ بهائی، چاپ اعلمی، ۳ مجلد، ۱۹۸۳، چاپ ششم
- کلمات المحققین، انتشارات مفید، قم، ۱۴۰۲ هـ.ق، ۱۹۸۲ م
- کلیات آثار و اشعار شیخ بهایی، مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۱ هـ.ش، ۱۹۸۲ م
- مشرق الشمسین، نسخه خطی به تاریخ ۱۶۹۰
- الوجیزة فی الدرایة، شیخ بهایی، مطبعة حیدریه، قم، ۱۳۹۶ هـ.ق، ۱۹۷۶ م

منابع دیگر

- أعیان الشیعة، سید محسن امین، ترجمة حسن امین، دارالتعارف، بیروت، بی تا
- اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ترجمه هادی یوسفی، دارالتعارف و دارالتبلیغ، ۱۴۰۰ هـ.ق
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، چاپ دوم، موسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق



- بهاء الدين العاملى، ادبىا و فقىها و عالما، دلال عبّاس، بيروت، ١٩٩٥
- تاريخ فرهنگ ايران، عيسى صديق، چاپ دوم، تهران، ١٣٣٨ هـ.ش
- التدين و النفاق بلسان القط و الفأر، ترجمه و تحقيق كتاب موش و گر به شيخ بهايى، دلال عباس
- رياض العلماء و حياض الفضلاء، اصفهانى، تصحيح احمد حسينى، كتابخانه آيت الله مرعى نجفى، قم، بى تا
- ريحانة الألباء و زهرة الحياة الدنيا، خفاجى، چاپ عيسى بابى حلبى، بى تا
- زندگانى شاه عباس اول، نصر الله فلسفى، جلد ١، ١٩٥٥ و جلد ٢، ١٩٦٨
- سلافة العصر، ابن معصوم، انتشارات رضوى، تهران، بى تا
- كشكول بخرانى، بخرانى، تصحيح محمد صادق كتبى، نجف، ١٣٧٦ هـ.ق

